

هنگام

مرداد ماه ۱۳۴۴ جلالی - ذی القعدة ۱۳۴۰ هجری .

عبرت تاریخ

درحالی که اشکم از دیده میریخت و بنظر اعتبار درکار جهان
نگریسته بر آثار پراکنده سوگواری ^{گاه غمناک و مطالبات} مینمودم در قصر
«الحمراء» ایستادم و گفتم: ای یادگار سلاطین با عز و تمکین،
آیا ممکن است رونق عهد گذشته باز آید؟ گفت: آیا مرده را
بازگشت میسر تواند بود؟ شاعر عرب.

در سال ۶۰۹ هجری محمد ملقب بناصر پادشاه اسپانیسول در
نزدیکی شهر قرطبه با «آلفونس» نهم پادشاه «کاستیل» جنگ کرد
و مغلوب شد. عیسویان برای اضمحلال دولت موحدین اتفاق
نموده، پاپ معتقدین و زبردستان خود را بجهاد برانگیخته، اسباب
غلبه را از هر سوی مهیا کرده بودند. در این لشکرکشی که
بجنگ «عقاب» معروف است مسلمین چنان بهزیمت رفتند که بهیچ

تدبیری این خرابی تعمیر نشد و با هیچ حذاقنی این جراحی التیام نیافت، از این تاریخ مکات سلطنت مسلمین در اسپانیا روی بنقصان گذاشت، پادشاهان دولت موحدین لیاقت حکمرانی و زمامداری نداشتند، هر روز نکت و پیریشانی ملک و رعیت فزونی گرفت و مدت شصت سال بدینگونه سپری گشت تا آنکه در ۶۶۸ هجری بساط حکومت این خانواده برچیده شد.

مسلمانان در سوانح دوره‌های گذشته شهرهای بزرگ، قلعه‌های محکم، املاک ذقیمت به مسیحیان داده اکنون جز ولایت غرناطه چیزی در دست نداشتند. مملکت دچار انقلاب و اختلال بود، فتنه و اغتشاش در همه جا خودنمایی میکرد، در این اثناء شخصی موسوم به محمد ابن الاحمر غرناطه را متصرف شد و بقول بعضی از مورخین با فردیناند سوم پادشاه کاستیل سازشی کرد و پادشاهی غرناطه بر وی مسلم گردید. اولاد ابن الاحمر ۲۶۰ سال در این قسمت مملکت اسپانیول سلطنت کردند.

محمد بن الاحمر اولین پادشاه این سلسله شخصی مدبر و هوشیار بود، با حسن سیاست به تنظیم امور مملکت کوشیده در زمان او شهر غرناطه مرکز علم و هنر و صنعت، مهد ایمنی و امنیت، محل ثروت و تجارت شد. قصر «الحمراء» که از ابنیه بدیعۀ دنیا بشمار میرود از بناهای اوست. در این اوقات کسانی که از مظالم عیسویان میترسیدند از بلاد دیگر اسپانیا مهاجرت نموده خود را باین شهر میرسانیدند و مثل سایر طوایف و اقوام از آسیب حوادث آسوده میشدند، این دوره نیکبختی تا آخر حکمرانی سلطان محمد پنجم

دوام داشت ، از زمان سلطان ابوالحسن علی معاصر فردیناند و ایزابل عوامل ضعف و انحطاط بکار افتاد تا آنکه بواسطه ابو عبدالله محمد دوات ۸۰۰ ساله اسلامی اسپانیول منقرض گردید.

فتوحات موسی بن نصیر و طارق بن زیاد ، محاربات مسلمین با شارل مارتل پادشاه فرانسه ، مساعی عبدالرحمن اموی نخستین پادشاه اسلامی در تاسیس سلطنت ، مداخله مرابطین در کار حکومت بهمانه حمایت مسلمانان ، مغلوبیت آلفونس ششم از یوسف بن تاشفین ، یادگارهای سلاطین با شهامت و کیاست ، صنایع و فلسفه و ادبیات ، داستانهای فتح و پیروزی ، همه اینها در نتیجه غفلت و تن پروری مردم ، نفاق و خلاف بزرگان ، کامرانی و نادانی پادشاه وقت در ورطه فنا معدوم شدند و مسلمین اسپانیا بعد از آنهمه عزت و سیادت طوق بندگی بیگانگان را بگردن نهاده بیچاره‌سار خواری و مذلت در افتادند.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ابو عبدالله معروف به شقی آخرین پادشاه اندلس از لشکریان فردیناند و ایزابل شکست خورد. پیش از آنکه بکشتی نشسته بجانب افریقا رهسپار شود در ساحل مدیترانه - بحر الروم - توقف نمود. اکابر واعیان ، درباریان و امراء دولت ، زنان و فرزندان وی اطرافش را گرفته بودند ، پادشاه مغلوب بساطنت و سعادت از دست رفته نظر انداخت ، خوشیها و خرمیهای روزگار گذشته را بیاد آورد ، اشک در چشمانش حلقه زد ، آستین جامه را حاجب صورت ساخته مانند بیچارگان ستم دیده گریه کرد. حاضرین

نیز با پادشاه هم آواز شده بر زوال این دولت و جاء گریستند ،
کار حزن و تأثر بجائی رسید که کنار دریا از اشک و آه و شیون
و افغان ناممکنه شد .

در حالیکه ابو عبد الله غرق تأملات حسرت انگیز بود و در
آئینه خویش جز عجز و پشیمانی و انکسار چیزی نمی یافت پنداشت
صدای هاتفی را میشنود ، سر بلند کرده پیرمردی را دید که بر در
غار ایستاده به صای خود تکیه کرده باو نگاه میکند و چنین میگوید :

۴۹/۱۰/۱۲

« برای مملکتی که مثل مرد نگاه نداشتی باید مانند زن گریه
کنی (۱) ، دیروز بسیار خندیدی ، امروز باید بهمان اندازه
اندوهگین باشی ، هر روز را شبی و هر نور را ظلمتی در پی
است . اگر ملک را با وجود عقل و حزم و سپاهیان آزموده از
دست داده بودی ، اگر از مجاهدت و اقدام دریغ نکرده از
افکار صائبه سود نمیردی جای سرزنش نبود . اما چچه توان
کرد که کاخ عزت موروث را بدست خویش و از گون نمودی و
عمارت با شکوه نیاکان را با تیشه جهل و غفلت از بیخ برانداخته
بدشمنان واگذار کردی ، آری هنگام آن است که اشک ندامت
و تحسر از دیده بیاری و چون مصیبت زدگان محروم از تسلیت
خون دل بخوری .

« خداوند دادگر به بندگان خود ظلم نمی کند ، در امور
زندگانی بزبان و خسران کسی راضی نمی شود . لکن انسان

(۱) در بعضی از تواریخ این جمله را بمائشه مادر ابو عبد الله نسبت

ظلم جهول در بالای برنگاه میایستد و بایش میلغزد ، از پهلوی
تخته سنگ مشرف بسقوط میگذرد و بسرش میافتد . تو بنعمت و
موهبتی که از جانب خداوند رسیده بود قانع نشدی ، باغواء
معاندین با پدر خویش مخالفت کردی ، پس از آن با عم خود
بمنازعت و مخاصمت ^{برخواستی} برخواستی ، برضد او از دشمن استعانت
جستی ، خصم بداندیش که درانتظار وقت مساعد نشسته و دام های
حیله را بمهارت گسترده بود سر شما دو نفر را گرفت و چنان
یشکدبگر کوفت که چاه خون زیر پای شما جاری گشت و هر دو
در آن فرو رفتید .

« هفت سال در اینجا بر من گذشته ، همیشه این روز را
پیش بینی میکردم و ساعتی را که آخرین پادشاه بنی الاحر از این
سرزمین مسافرت نماید منتظر بودم ، اکنون آن حادثه مترقبه
صورت وقوع یافته و سفری که باز گشت ندارد پیش آمد . آری ،
حکومتی که زمامش در دست مردم نادان باشد دائم و باقی
نخواهد بود و بنائی که پایه اش استوار نیست پایدار نخواهد شد .
« آتش خصومت و مشاجرت را دامن زدید ، هر کس باد دیگری
کینه ورزی و دشمنی آغازید ، بزرگان جز جباه طلبی و تنعم
چیزی نخواهند ، پادشاه بایگانه آشنا شد و از دیدن بلیه اعراض
نمود ، نائرة بغض و نفاق در اقطار مملکت مشتعل گردید ، وحدت
کلمه و روح مودت از جامعه روی برتافت .

« مسلمین را بمیدانهای جنگ فرستادید ، اعضاء يك خانواده
بروی هم شمشیر کشیده خون یکدیگر را ریختند ، دشمن از کینگاه

نکران کارهای شما بود و تصور مینمود برای صیانت ملك پهرصه
 جنگ و ستیز شتافته‌اید ، همین که دید جز سخافت عقل و سوء
 تدبیر و ضعف نفس سرمایه ندارید ، در اندک زمانی برجهال
 مخرب چیره شد و روز اقبال آنان را بشام ادبار مبدل ساخت .
 « ای پادشاهان اسلام ! فردا در پیشگاه معدت و نصفت الهی
 از شما خواهند پرسید اسلام را چرا از مدارج رفعت به برتگاه
 ذات افکندید؟ احکام و شرایع آئین مقدس را چرا فراموش کردید؟
 مآثر و مفاخر دین قویم را چرا در تاریکیهای جهل و جنون نابود
 نمودید؟ اسلام که میبایست همیشه در درجات ارتقاء سیر کند و هیچ
 قوتی بر آن برتری نجوید ، این نور درخشان که تاج تارك مذاهب
 و ادیان بود ، بواسطه بی‌بالائی و جهالت شما احترام و اعتبارش
 از میان رفت و رشته نفوذ و انتشارش گسیخت . مسلمین را بزنجیر
 عبودیت مقید ساخته بدشمنان تسلیم کردید ، بلاد اسلام را که
 بدران شما به نیروی تدبیر و شمشیر تصاحب کرده بودند و بران
 نمودید و در زاد و بوم خویش بزندگانی فرومایگان راضی شدید .
 اگر در روز بازخواست اینها را از شما پرسند پاسخ شما چه
 خواهد بود ؟

« این است ناقوسها در فراز مناره‌های مساجد بهمداد آمده‌اند ،
 غالبین رجده‌گناه مسلمین را لگدمال میکنند ، مسلمانان دین و
 مذهب خود را برداشته ازجائی بجائی میگریزند و برای اطمینان
 خاطر بشکاف کوهها ملتجی میشوند .

« کاش مسلمین نظام و قانون و دولت و پادشاه نداشتند و مانند

یهودیان در انحاء و اقطار زمین آواره بودند . این ذات و مسکنت
نیکوتر از این بود که امثال شما بر آنان فرمائروا و حکمران
باشید و فضایل عالیة اسلامیت را بفضایح مبدل نمائید .

«ای بنی الاحمر! فرزندان مرا از دستم ربوده بجنک فرستادید
و آنها را بکشتار برادران خود وادار نمودید ، اما در این کشتار
اثری از شرافت و افتخار نبود ، نه بر پیری و ناتوانی من رحم
کرده آنها را برای من گذاشتید ، نه در راه حراست دین و وطن
بمچاربه رفتید تا در غصه مرگ آنان من دردمند را وسیله تشفی
و تسلیتی باشد . بعد از آنها تنها در این غار زندگی میکنم و
روز و شب خونابه غم از دیده میریزم ، پیوسته از خداوند می
خواهم این جان عاریت را از من بازستاند و مرا در جهان دیگر
بدیدار آنان برساند . »

در اینجا پیرمرد از گریه گلوگیر شد و روی از پادشاه بگردانید
و بمسکن خود داخل شده از انظار ناپدید گردید .

سخنان پیرمرد بیش از ترك افسر و دیهیم بر ابو عبدالله تأثیر
کرد و گفت : «این صدای عدل الهی و صیحه انتقام ایزدی است
که تیره روزی آینده مرا اخطار میکند . » این بگفت و با ملازمان
خویش بکشتی نشست . کشتی آنها را از هم شکافته برآه افتاد و
دیر تقدیر در تاریخ روزگار چنین نگاشت : « در این ساعت
سلطنت هشتصد ساله اعراب در اندلس پایان رسید . » (۱)